

مفهرمی به

عالم نقاشی جدید

جاهل بسیطی چون من از خیلی از مسائل این دنیا سردر نمی آوردم اما موضوعی که بیش از هر چیز دیگر برایم مجهول مانده بود و عقلم بفهم آن قدیمی داد نقاشی جدید بود .

میدیدم جماعتی از هنرمندان که آقای پیکاسو مرشد و پیشوای آنهاست مقدازی رنگ بر روی صفحه میمالند و اشکال و صورتی که غالب آنها ناموزون است پدید می آورند و اسمی عجیب هم که با هیچ گوشه آن مطابقتی ندارد روی آن میگذارند و آنوقت این پرده میشود یک شاهکار گرانبهای هنری . مدتها بود که باین قبیل آثار می نگریستم و بسیار متأسف میشدم که از درک زیبایی و کمال آنها عاجزم اما من از آن طبقه اشخاص نیستم که هر چه را نفهم دشمن بدارم و معتقدم که اول باید درصدد فهم مطلبی برآمد و بعد آنرا قبول یا رد کرد . در هر حال گران جانی مانع رشد و توسعه فکر آدمی است .

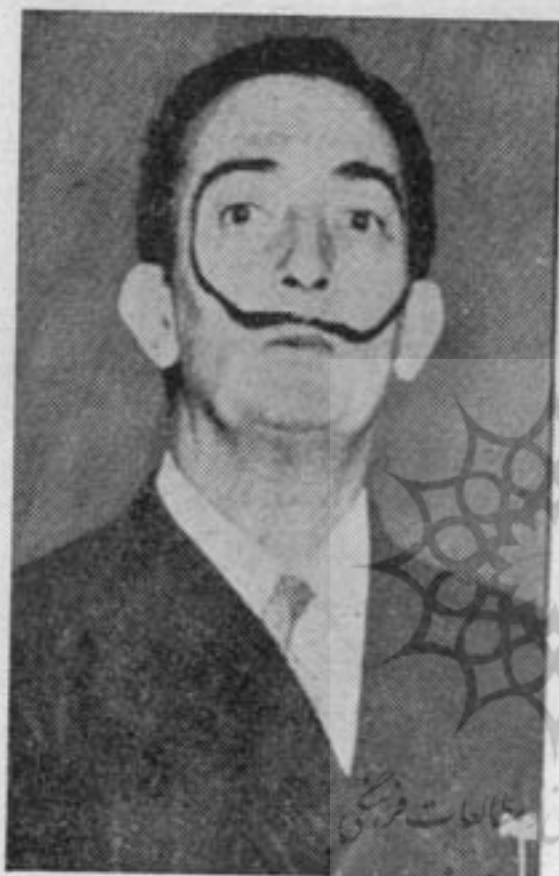
بسیاری از ایرانیها که عادت بنشیندن موسیقی غربی ندارند بشدت از این موسیقی احتراز میکنند و اساساً آنرا چیزی بی معنی و عبث و حتی مزاحم و سامعه خراش میدانند!

اینها خیال می کنند آن موسیقی که غذای روح آدمی و سیر دهنده آن در عوالم بالاست عبارت از همان چند دستگانه سه گانه و ماهور و ابوعطاست که با سه تار و سنتور نواخته میشود. البته این موسیقی هم برای خودش حالی و عالمی دارد و ناله های ماتم زده کسی را که شهامت رنج کشیدن ندارد منعکس میسازد. اما آخر غیر از آن در دنیا سونات مسوزار و سمفونی بتهون و کنسرتوی شوپن هست که میلیونها بشر تربیت شده و متمدن آنها را گوش می کنند و از آن لذت میبرند. آیا همه آنها در اشتباهند؟

آیا این از جهالت محض نیست که آدمی در پای زمزمه جویبار ضعیفی بنشیند و خیال کند معنی آب در عالم و مظهر آن همین است و دیگر نه نیلی هست و نه سیحونی و نه دریائی هست و نه موجی!

باید پنبه را از گوش بدر آورد و دریچه روح را برای فهم معانی تازه باز گذاشت شاید ماهم از وسعت دریای محیط خوشمان بیاید و از همه امواج اقیانوس بیش از زمزمه بکنواخت آن جویبار ضعیف لذت ببریم.

بنا به همین مقدمات مصمم شدم در سفر امریکا تفحصی درباره نقاشی جدید بکنم و سعی کنم مفهوم حقیقی آن را درک نمایم تا شاید از دیدن آن لذتی حاصل کنم. وقتی در کشتی معروف «یوناتید استیز» به نیویورک میرفتم شخصی که سیلپهای نازک و بسیار بلندی داشت و آنها را باموم تاب داده و تازیرچشم آورده



سالوادوردالی

بود توجه من و همه اهل کشتی را جلب میکرد و اساساً حرکات و طرز راه رفتن او هم غیر عادی می نمود. به همین جهت هر وقت بسالن کشتی می آمدمه چشمها متوجه او میشد. چون از هوبت او تحقیق کردم معلوم شد «سالوادوردالی» Salvador Dali نقاش بسیار مشهور پرتغالی است که در عالم نقاشی جدید معروفیتی کامل دارد و بعد از پیکاسو بزرگترین استاد این فن شناخته شده و حالا برای سرکشی به نمایشگاه آثار هنری خود به نیویورک میرود.

از این تصادف بسیار خوشنود شدم و از ناظم کشتی خواهش کردم که مرا با او آشنا کند. او در ابتدای امر چندان رغبتی بمصاحبت من نشان نداد و خودش را برایم میگرفت. لیکن وقتی دید من هم بنده ای هستم از بنندگان خدا که نه دعوی فضیلتی دارم و نه با او سررقابتی و بلکه برعکس مسافری

طالب فیضم که ارادتی به نزد او آورده ام بضاعتی بیرم قدری بیشتر بامن گرم شد و عاقبت وقتی از کشتی پیاده شدیم با هم دوست یکدله شده بودیم. من از او خواهش کردم که قدری در فهم نقاشی جدید بمن کمک کند و در حقیقت ارشادم نماید که لطف و زیبایی این هنر را درک کنم و بالنتیجه از آثار خود او و همکارانش بیشتر لذت ببرم.

بمن گفت: «دوست من» درباره نقاشی جدید صدها کتاب و رساله نوشته شده و اگر میخواهی با اصول و کلیات آن آشنائی حاصل کنی یکی از آنها را بگیر و بدقت بخوان اما اگر خواسته باشی واقعا مفهوم حقیقی این نقاشی را درک کنی

وازان لذت بیری آنوقت دیگر نه آن کتابها برایت فایده دارد و نه توضیحات من زیر نقاشی جدید قاعده و قراری ندارد و نقاش مدرن هیچ توضیحی اضافه بر آنچه که رسم کرده است ندارد که بتوبه دهد.

میدانی زیبایی در این عالم تعریف پذیر نیست. قاعده بردار هم نیست من در یک موقع روز و در یک حالت درونی مخصوص احساسی از زیبایی میکنم و آنرا در همان لحظه بزبان رنگ و خط ترسیم میکنم و چه بسا که روز بعد همین ترسیم معنی خود را در نظر من از دست میدهد و منم از مشاهده آن همان احساس را میکنم که شما میکنید، یعنی من که خالق این تصویر هستم باشما که تماشاگر آن هستید در یک حالت قرار میگیرم.

بنابراین نقاش مدرن تصویری رسم میکند و شما هر احساسی که دلتان میخواهد از آن بکنید و حتی هر معنی که دلتان میخواهد از آن استنباط نمایید. قطعاً این تفسیر بنظر شما عجیب و حتی نامفهوم میآید اما حقیقت مطلب همین است و من که خود نقاش مدرن هستم و در این رشته استاد شناخته شده ام بیش از این توضیحی ندارم که بدهم. آنچه را هم منقدین و مفسرین در کتابها می نویسند برای آنستکه «فرمول» و قاعده وضع نمایند تا از روی آن مردم متعارفی کلیاتی را از نقاشی جدید استنباط نمایند. متأسفانه آدمیزاد طوری خلق شده که دلش میخواهد خود را همیشه پای بند قوانین و نظامات کلی کند و این حس در آدمی بقدری قوی است که حتی برای آزادترین افعال موجودات یعنی پرواز پرندگان در فضای لا یتناهی هم قاعده وضع میکرده و از روی آن تفال و تطییر مینموده است.

آری، دوست من، اگر میخواهی از نقاشی جدید سردر بیآوری اول مواظب باش که از چهار چوبه قواعد و مفاهیم قدیم در آئی و خود را آزاد بدانی که آنچه دلت میخواهد از یک تابلو «مدرن» استنباط کنی و باسم و عنوانی که معمولاً در زیر آن نوشته می شود توجهی ننمایی و بلکه اصلاً آن را نخوانی.

گفتم در اینصورت ارزش تابلو «جدید» همانقدر که مربوط به نقاش آنست همانقدر هم مربوط به بیننده است و سهم این هر دو در بوجود آوردن یک اثری متساوی و بقول امریکاییها پنجاه پنجاه است. با اینحال ژنی آرتیست محتاج ژنی بیننده است و وجود یکی بدون دیگری کامل نیست.

سالوادور نگاه عمیقی بصورت من افکند و پس از لحظه ای مکث گفت چه خوب مطلب را درک کردی و چه واضح و روشن آنرا تفسیر کردی. آفرین بر تو که مرا از مقداری تکلف و ربا آسوده کردی؛ بله، جان مطلب همین است که تو گفتی یعنی در نقاشی مدرن آرتیست و تماشاگر لازم و ملزوم یکدیگرند

و هر چه پایه ذوق و استنباط بیننده بالاتر باشد ارزش هنری نقاش بالاتر میرود» بشوخی باو گفتم بقول ویکتور هوگو « نایفه رانایفه باید بشناسد » گفت بله عیناً همین است که گفتمی...

درینوقت خانم آقای سالوادور که از هنرپیشگان تأثر است و با جمال کامل و لباس و آرایش کم نظیر خود سالوادور را محسود اقران ساخته است او را نزد خود صدا کرد. وقتی از هم جدا میشدیم بمن تأکید کرد که حتماً در نیویورک ببازدید موزه «هنرهای معاصر» بروم و نمایشگاه تابلوهای او را در آنجا به بینیم اما تأکید می کرد که آثار او را در همین زمینه که با من صحبت کرده بود ببینم یعنی باروحیه آزاد از قیود و تقالید قدیم ...

بناسفارش او در نیویورک ببازدیدتالار نقاشی های جدیدرفتم و گروه پیشماری از هواخواهان نقاشی بدیدن آثار قلمی سالوادور آمده بودند و معلوم بود که این نقاش هنرمند مورد تمجید و علاقه آنهاست. من نیز با دقت فراوان تابلوهای او را و ارسی کردم و به تبعیت از جماعت لب به تحسین غالب آنها گشودم. اما افسوس که هنوز بیننده لایقی نبودم و آقای سالوادور نیمه مفقوده ژنی خود را نتوانست در من یکی پیدا کند!



در شهر کانساس نیز نمایشگاهی برای نقاشی های جدید دایر است که نمونه ای از آثار کلیه هنرمندان سبک جدید در آنجا دیده میشود. من از وزارت خارجه امریکا تقاضا کرده بودم که یک نفر نقاش یا هنر شناس همراه من کنند تا بر راهنمایی او اطلاعات بیشتری در نقاشی جدید کسب نمایم *

آقای دکتر لورانس که بناسفارش وزارت خارجه مرا با خود بنمایشگاه برد یکی از معروف ترین منتقدین هنری امریکاست که در نقاشی جدید تبصر کامل دارد و تألیفات و رسالات انتقادی او در نزد اهل ذوق مشهور است.

آقای لورانس و خانمش هر دو بقدری دوستدار و دلباخته نقاشی هستند که قسمت عمده وقت و دارائی خود را صرف این کار کرده و در خانه خود گالری نقاشی خصوصی دایر کرده اند و چندین نقاش روسی و آلمانی و هنگری را که از اروپا متواری شده اند دور خود جمع کرده و آنها را بکسار نقاشی واداشته اند و بعضی آثار بسیار ممتاز از آنها در گالری ایشان دیده میشود.

آقای لورانس طرفدار جدی نقاشی مدرن بوده و بقدری در این رشته ممارست کرده بود که دیگر بقول خودش اصلاً از نقاشیهای قدیمی لذتی

نمیبرد و مظهر جمال و زیبایی را در همین رنگها و خطوط سبک جدید می‌دید.

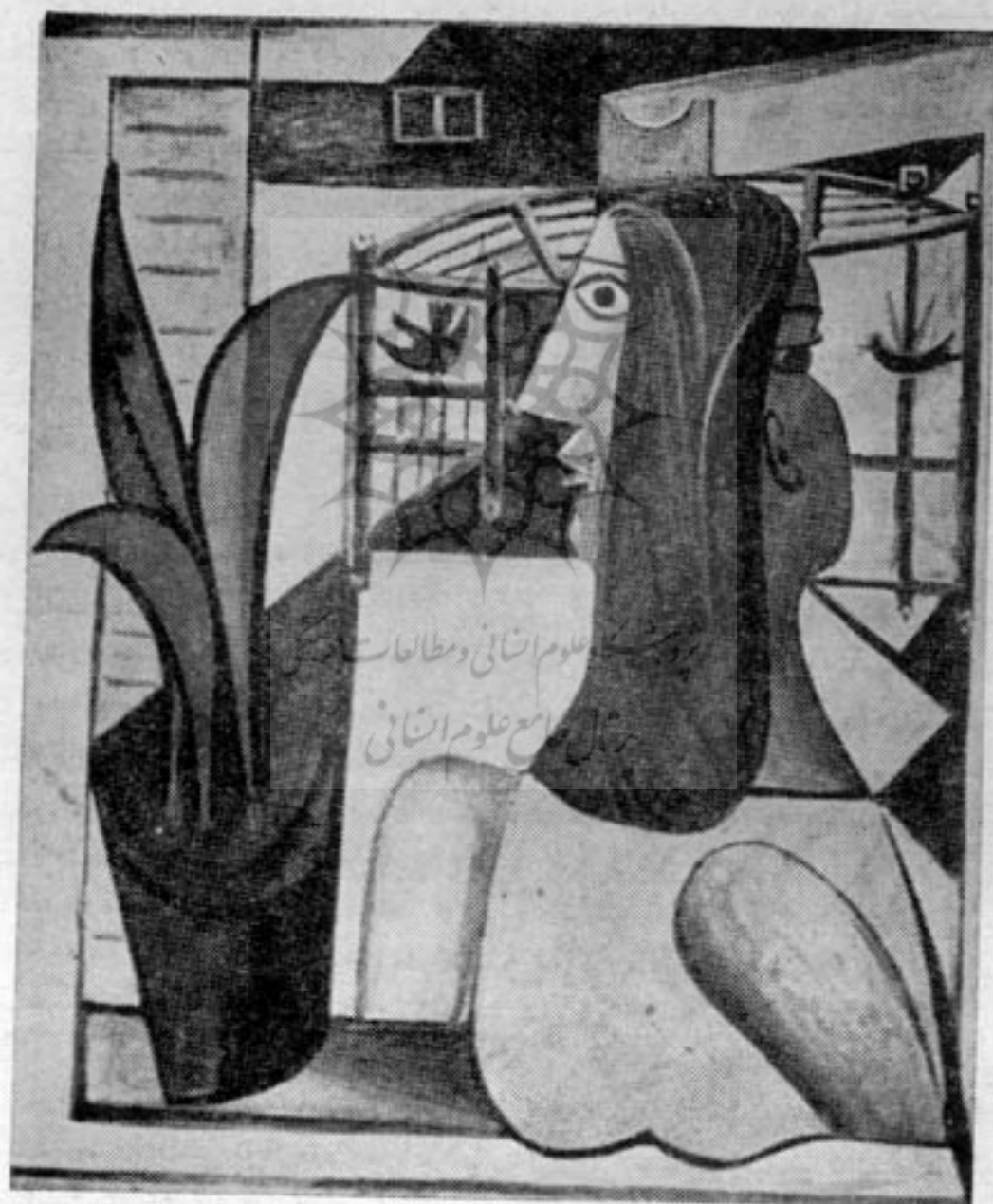
در تالار نمایشگاه، آقای لورانس مرا در پای تابلوهای مختلف نگاه میداشت و توضیحات مشبعی در باره آنها میداد که بعضی در حدود فهم من بود و بعضی هم از حوصله استنباطم خارج مینمود اما در هر صورت توضیحات او زمینه مساعدی برای فهم نقاشی جدید بدست میداد.

آقای لورانس میگفت در نقاشی جدید نفس عمل نقاشی یعنی همان مالیدن رنگ به (بوم) اهمیت دارد و نقاش سعی نمیکند بوسیله رنگ موضوع خاص را مجسم سازد بلکه خود رنگ مطلب مستقل و مهمی است که نقاش به وسیله آن هنرنمایی میکند. در تابلوهای مدرن حتی اختلاط رنگها و هم آهنگی آنها هم در درجه دوم اهمیت قرار میگیرد و آنچه مهم است طریقه ایست که ماده رنگی از نوک قلم مو بروی پرده نقاشی میریزد: همین قطره رنگ بود را که از بالای این تابلو سر از پرده و پس از پیچیدن مسافتی در روی (بوم) و ایجاد یکی دو منحنی در وسط تابلو خشک شده نگاه کن و ببین دارای چه خاصیت و جودی متمایزی است و چگونه قوه تخیل انسان را برمی انگیزد و او را بیاد جریان رودخانه بزرگی می‌اندازد. با همین چند تنگه رنگ قرمز و بنفش و آبی را که نقاش با نهایت بی‌قیدی درهم آمیخته و تخته تخته بر روی پرده مالیده است بین چطور منظره شفق و عوالم نامحدود آسمان مغرب را در نظرت پدیدار می‌کند. اینها که گفتم باز تجسمی از رنگ آمیزی این تابلوهاست در حالیکه منظور نقاش بهیچوجه چنین تجسم‌هایی بوده و تنها خود رنگ یعنی ماده زرد و سیاه و سبز و قرمز و طرز مالیدن آنها را به پارچه یا تخته مظهر زیبایی مطلق می‌دانسته است.

موضوع مهم دیگر در نقاشی مدرن آنست که نقاش پای بند هیچ فکر و عقیده یا نظریه مخصوصی نیست و هر فکری هر قدر هم پیچیده و مبهم یا هر قدر ساده و بیچگانه باشد باز در نظر او دارای اهمیت انفرادی است و بدست او جنبه هنری می‌گیرد: این تابلوها نگاه کن که چند خط کج و معوج از روی نهایت بی‌قیدی در بالای آن کشیده شده و در وسط بعضی اشکال متفرق شبیه به چشم و پنجه و ساقه گل رسم شده است و در زیر آنها شبح دختری تصویر شده که شاخه گلی بدست دارد. نقاش اول مردد بوده است که چه بکشد و بعد بفکر تصویر آدم افتاده و اجزاء بدن او در نظرش آمده و آخر سر دختر را با گل کشیده است و اسم تابلو را هم گذاشته است «تصمیم». یا این تابلو را ببین که بنظرت می‌آید طفلی خواسته است صورت آدم بکشد و دایره کوچک و نامرتبی کشیده دو نقطه

بجای چشم و دو خط کوچک بجای ابرو و یک نقطه هم بنام دهن در وسط گذاشته است .

این دایره روی خط نازکی قرار دارد که بجای گردن انسان است و بعد تنهٔ مضحکی که از چند خط عمودی و افقی تشکیل شده است تصویر آدم را کامل میکند. این تابلو کاریکی از مشاهیر نقاشان جدید است و خواسته است فکریک بچه و نقاشی او را از آدم مجسم سازد.



باز موضوع مهم دیگر در نقاشی جدید اینست که لازم نیست همه اجزاء يك تا بلو با هم بخواند و يك معنى معين و مشخص بدهد بلکه اجزای آن هر يك جداگانه بحساب می آید و فرد فرد این اجزاء ارزش هنری دارد. آن تا بلو را نگاه کن: مرد و زنی روی نیمکت سرگرم عشق بازیند. طفلی روی آنها مشغول توپ بازی است که توپ نیز برای خودش در طرفی دیگر غیر از جهت حرکت طفل قرار گرفته و يك گربه هم در گوشه ای نشسته بدرختی نگاه میکند موضوعات این تا بلو هیچیک بهم ارتباط ندارد اما فرد فرد آنها برای خود مستقلند و معنى خاصی میدهند و زیبایی مخصوص بخود دارند. این تا بلو را تماشا کن و بین رنگها چگونه از بالا پائین سرازیر شده و این خط افقی ساده که در وسط کشیده شده چقدر لطف و زیبایی دارد....

من همه این توضیحات را بدقت گوش کردم و پای يك يك این تا بلوها مدتی ایستاده و سعی میکردم مفهوم زیبایی را در آنها مطابق توضیحات او درك کنم اما با همه اینها همینکه بیای «معراج» الکر کویا «گردش روز آفتابی» رنوار رسیدم دیدم حالت من شبیه کسی است که از صحرائی پراز سنک خارا گذشته و به واحة سبز و خرم رسیده است و چشمش از مشاهده سبزی چمن و رنگ های شکوفه لذت بی پایان احساس میکند!



مدرسه هنرهای زیبای سانفرانسیسکو یکی از قدیمی ترین مدارس هنری امریکا است که تحت نظر عده ای از بهترین استادان نقاشی و هنرمندان دیگر اداره میشود و از کلاسهای مختلف آن مثل نقاشی و طراحی و مجسمه سازی و مخصوصاً نقاشی جدید شاگردان بنامی درآمده اند که امروز در رشته های هنر در امریکا معروف و سرشناسند.

در موقع بازدید این مدرسه باز موقعی بدست آوردم و از مدیر آنجا که اصلاً آلمانی و صاحب تألیفات زیاد در رشته نقاشی است تقاضا کردم توضیحاتی درباره نقاشی جدید بمن بدهد او هم بی مضایقه تقاضای مرا پذیرفت و مرا با خود به گالری نقاشی جدید برد و در ضمن معرفی تا بلوهای رنگ برنگ و تشریح سبکهای مختلف آنها چنین میگفت:

«زندگانی پراز شتاب و حرکت امروزی بانسان مجال نمیدهد که مدتی در مقابل يك منظره یادربای يك جسم بایستد و آنرا بطور تفصیل تماشا کند. باینجهت نقاشی باید فقط معرف جزئی از این اجسام و مناظر باشد مثلاً لازم نیست درخت را با تمام خصوصیات آن ساقه و تنه و برگ طراحی کنیم بلکه همینکه رنگ آمیزی نقاش حالتی از رنگ پوست و تنه درخت در نظر بیننده

مجسم کرد کافی خواهد بود که معنی درخت را در ذهن او مجسم کند. دیگر اینکه عکاسی امروزه کار نقاشی قدیم را میکند یعنی برای نمایاندن صورت شخصی مارتحت تر و ارزانتر به عکاس متوسل میشویم. نقاش هنرمند آنست که حالات و خصوصیات روحی شخص مورد نظر را در روی تابلو بنمایاند.

گفتم این حرف بسیار صحیح و معقول است اما آیا برای نمایاندن حالت روحی و درونی اشخاص یا حالتی که نقاش خود را موارد مختلف از اجسام و اشیاء حس میکند قاعده و دستور کلی هست تا بر طبق همان قواعد بیننده از حسیات نقاش مستحضر شود؟ گفت نه، اصلاً چنین قاعده در دست نیست فقط بعضی رنگها علامت بعضی حالت ها میتواند باشد مثلاً رنگ سرخ علامت شهوت یا اضطراب و هیجان و رنگ سفید علامت صلح و آرامش و رنگ کبود علامت راحت و سکون و قس علی ذلك که این معانی را کم و بیش میتوان از کتابهای نقاشی آموخت اما آنچه مربوط به طرح این حالات و احساسات است دیگر قابل تفسیر نیست قاعده بردار هم نیست و بیننده باید خود معنی را از آن استنباط کند.

گفتم این فرمایش هم معقول است و من آنرا قبول میکنم اما بفرمائید با این آزادی مطلق که به نقاش داده شده و او را مختار ساخته اند که آنچه را حس میکند بروی کاغذ بیاورد و بیننده مجبور است معانی را پیش خود استنباط نماید در بنصورت قضاوت کار استاد با آدم معمولی و ناشی از کجا معلوم میشود. مقصودم اینست که وقتی قرار شد چند دایره قرمز رنگ بدور هم به پیچد و دو نقطه سیاه هم در وسط آن قرار گیرد و این علامت آن باشد که مردی مست کرده و غرائز نفسانی او تحریک شده است دیگر چه فرقی میماند بین پیکاسو و هر آدمی که قلم مورا در رنگ فرو کند و روی کاغذ بچرخاند؟ آیا کشیدن چنین تصویری محتاج نبوغ و قریحه مخصوص است و انجام آن از همه کس ساخته نیست؟ گفت نه یک آدم ناشی مجال است بتواند همین خطوط را که بنظر شما ساده می آید ب مهارت و قدرت پیکاسو طرح کند و فهم این معنی یعنی تشخیص قلم استاد با کار آدم ناشی دقت و ممارست متوالی میخواهد. برای امتحان شما یکی از این نقاش های جدید کار استاد را در اطاق خوابتان بیاویزید و مدت یکماه هر روز صبح که بر میخیزید بدقت بآن نگاه کنید و آنوقت خواهید دید که کم کم چه لطف و زیبایی و چه هنرمندی از آن درك خواهید کرد.

موضوع دیگر که در نقاشی جدید بآن اهمیت داده میشود مسأله خط است یعنی نقاش هنرمند فقط با رسم یک یا چند خط میتواند ایجاد زیبایی کند و باینجهت از نگاه به کیفیت ترسیم خطوط انسان پی به قدرت قلم نقاش میبرد.

از يك کرانه « دارالاسلام » به کرانه دیگری می رسید. مثلاً علم و فلسفه اخوان الصفا (نیمه دوم قرن دهم میلادی - قرن چهارم هجری) که در بصره بوجود آمد پس از مدتی کوتاه در اندلس (اسپانی) رواج یافت و در مقابل، عقاید ابن العربی اشبیلی (نیمه دوم قرن دهم) بسرعت در شام منتشر شد زیرا که وی پس از انجام مراسم حج در دمشق اقامت گزید و در سال ۱۲۴۰ میلادی (۵۲۸ هجری) در آنجا وفات یافت.

تا آنجا که محققان دریافته اند سفر حج در دوره قرون وسطی بمنزله مسافرت های علمی و مبادله استادان میان دانشکده های کشورهای مختلف بوده است که امروز معمول است. اما بی شک در آن زمان این امر اهمیت بسیار بیشتری داشته است زیرا که وسایل ارتباط امروزی مانند روزنامه و مجله در آن روزگار نبوده است. کسی که در آن زمان جوای دانش بود سهولت می توانست این منظور را با اجرای فریضه حج تطبیق کند، باین طریق که در راه مکه هر چند بار و هر مدت که لازم باشد در نقطه ای درنگ نماید و بیشتر دانشمندان هر شهر را ببیند و در محضر استادان مدارس مختلف بنشیند. حتی می توانست چند بار (مانند ابن بطوطه) ازدواج کند و این امر موجب می شد که منابع اطلاعات جدیدی در اختیار او قرار گیرد.

در مرحله سوم، اجبار به روزه داشتن در مدت یکماه تمام آزمایش دشواری برای هر مسلمان و طریقه ای عالی برای حفظ و تقویت ایمان او بود. چون تقویم اسلامی کاملاً قمری بود ماه های آن همیشه در يك فصل واقع نمی شود بلکه بتدریج از فصلی بفصل دیگری بود ماه های آن همیشه در يك فصل واقع نمی شود. باین ترتیب ماه روزه یعنی رمضان ممکن است در فصول مختلف سال واقع شود. هنگامیکه بموقع گرمای هوا بیفتد منع خوردن و نوشیدن در طی تمام روز نه تنها سخت بلکه تحمل آن دشوار است و این نکته خصوصاً برای کسانی که کارشان بدنی است بیشتر صدق می کند. همین مشکل برای اجرای مراسم حج که باید در ماه معینی (ذی الحججه) انجام یابد نیز وجود دارد؛ یعنی هنگامی که این ماه به موسم گرما می افتد اجرای فریضه مزبور سخت تر و موجب تعب بیشتری است. اما این مشکل زائرانی را که از نواحی دور بقصد حج حرکت می کنند و ناچار اند که برای رسیدن بخانه خدا تمام سال را در راه باشند از این کار بازمی دارد. البته عزیمت ایشان با رنج بیشتری انجام می گیرد؛ اما اگرشان بیشتر می شود. از طرف دیگر زائران دانا می توانند فصلی را که ذی الحججه در آن واقع می شود در سال های متوالی پیش بینی کنند و تاریخ حج خود را به دلخواه تعیین نمایند، یعنی بهترین یا بدترین وضع را برگزینند. زیرا که همیشه زائران دودسته بوده اند: دسته ای که

سعی می کردند فریضه خود را با کمترین رنج و کوشش انجام دهند و دسته‌ای که بر موانع و سختیها می افزودند تا اجر بیشتری حاصل کنند. پیغمبر اسلام برای تقویت ایمان و صافی کردن آن متین ترین نظم و انضباط را برقرار کرد.

ماههای روزه و حج تمرینهای انضباطی ممتازی شمرده می شود. بعضی از فرقه های مذهب ما (یعنی مذهب مسیحی) بسبب عدم رعایت انضباط و مختصر بودن وظایفی که برای پیروان خود مقرر کرده اند رو به ضعف و فتور گذاشته است. در این مذاهب همینکه پیروان، صدقه ای به کلیسای خود پردازند وظیفه مذهبی خود را انجام داده اند. این گونه مذاهب ممکن است خزینه پر داشته باشند اما مسلماً رو به فنا می روند. اگر شما می خواهید که پیروان مذهبی با ایمان باشند باید برایشان انضباط سختی را تحمیل کنید و از ایشان فداکاری های واقعی بخواهید. محمد این نکته را بسیار خوب دریافت و این خود دلیلی دیگر بر نبوغ و پیغمبری اوست.

در مرحله چهارم؛ پیغمبر استعمال الکل را مدت ها قبل از کشف یا رواج طریقه تقطیر که عصاره این زهر را با آسانی در دسترس می گذارد ممنوع کرد (۱). در اینجا نیز پیغمبر اسلام خطایانی را که هنوز وجود نداشت یا در حال هنوز مانند زمان ما شایع و خطرناک شده بود پیش بینی و منع نمود. هیچ مسلمانی نمی تواند با وجدان آسوده الکل بنوشد و اگر نوشید یا مرتد است یا منافق. خلاصه آنکه پیغمبر اسلام نه قرن قبل از پدید آمدن «موحدين مسیحی (۲)» آئین وحدانی بوجود آورد، زبان عربی را بر زبانهای دیگر فضیلت داد، یک مرکز فرهنگی برای اسلام برقرار کرد اگرچه هنوز معلوم نبود که چون پیروانش از ملت ها و نژادهای گوناگون تشکیل شوند تا چه حد چنین مرکزی مورد احتیاج است، استعمال مسکر را مدت ها قبل از آنکه نوشیدن الکل چنانکه در این روزگار می بینیم بلائی شده باشد ممنوع کرد.

اجازه بدهید روی این نکته کمی تکیه کنم. هیچ پیغمبری هرگز به درجه اوسخت گیر و آمر نبوده است. خصوصاً تا کید او در باره فضیلت زبان عربی موجب انتشار فراوان این زبان و تا چند قرن سبب تفوق آن بر زبانهای

(۱) یا ایها الذین آمنوا انما الخمر و المیسر... رجس من عمل الشیطان. فاجتنبوه لعلکم تفلحون (سورة المائدة - آیه ۹۲) کلمه خمر تنها بمعنی شراب نیست بلکه هر چیز مست کننده یا زایل کننده عقل است. حدیث شریف است: «کل مسکر حرام» (صحیح بخاری) ایضاً: ما اسکر کثیره فقلیله حرام (سنن ابی داود)

۲- فرقه ای از مسیحیان که بوجود واحد خداوند معتقدند و تثلیث را قبول

دیگر گشت. اگر حمایت محمد از زبان عربی نبود این زبان ممکن بود بعنوان زبان يك قبیله و قوم باقی بماند، یا بکلی از میان برود چنانکه مسیحیان خاور میانه زبان های مقدس خود یعنی سریانی و قبطی را رها کردند تا آن زبان ها از میان رفت. بنا بر این محمد نه فقط پیغمبر اسلام است بلکه پیغمبر زبان عربی و فرهنگ عربی اعم از نژاد و ملیت و ایمان شمرده می شود.

قبایل عرب عموماً دین جدید را با سرعتی حیرت انگیز پذیرفتند و نخستین بار در تاریخ وجود خود بر اساس بسیار محکمی با هم متحد شدند. یکی از دلایل آشکار بر سرعت شیوع اسلام آنست که تقویم جدید (که برای غیر مسلمانان بی معنی است) و مبداء تاریخ جدید (۱۹ ژوئیه ۶۲۲) هفده سال بعد از هجرت رسمیت و رواج یافت و حال آنکه استقرار مبداء تاریخ مسیحی پنج تاده قرن طول کشید. البته آنچه بر قراری تقویم اسلامی را تسهیل کرد آن بود که در قرآن ذکر شده بود و باین طریق جزء دین بشمار می آمد (۱)

(دنباله دارد)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

(۱) تفاوت میان قرآن و انجیل بسیار عظیم است و اساس این تفاوت آنست که قرآن قول خود پیغمبر اسلام است که خوب میدانست هدف و منظورش چیست. قرآن شامل همه امور مربوط به زندگی مسلمانان یعنی دین و الهیات و قوانین و تقویم و زبان است.

در انجیل از زبان سخنی در میان نیست و بهزاران ترجمه آن اشارتی نرفته است و کلیسای کاتولیکی بجای زبان اصلی این کتاب زبان مقدس دیگری که لاتینی است قرار داده است. این کتاب تقویم خاصی نیز بر قرار نکرده و تقویم مسیحی را در سال ۵۲۵ کشیش سکائی بنام دیونیزوس اکز کوئوس ایجاد نموده و قبول و رواج آن بسیار کند و تدریجی بوده است و حتی روحانیان رومی تا قرن دهم آنرا بکار نمی برده اند.